



وقتی توقعات و انتظارات ما درباره دعا و نیایش برآورده نمی‌شود

حمام روح رفته‌ام ولی همچنان کثیفم!

■ محمد مهر

فرض کنید کسی هر روز می‌رود حمام. مدتی در حمام می‌ماند. سر و صدهایی هم می‌آید بعد که بیرون می‌آید هیچ فرقی باقبل از رفتنش به حمام ندارد یعنی بوی عرق کم نشده است و هیچ نشانه‌های دال بر اینکه این فرد حمام بوده در او نیست. حالا اجازه بدهید با این فرد برویم حمام. او شیر آب را باز می‌کند اما کوچک‌ترین تماسی با آب ندارد. صابون‌ها و

■ آن یکی پرسید اشتر را که هی /از کجا می‌آیی ای اقبال بی

در قرآن آه زیبایی وجود دارد که می‌گوید «ان الصلوه تنهی عن الفحشا و المنکر نماز آدمی را از زشتی‌ها و بدی‌ها مصون می‌دارد.» این نشانه بسیار خوبی است که می‌تواند تمثیل ما را هم به خوبی شرح دهد. این به آن معنی است که اگر کسی نماز می‌خواند اما نماز او سنجایی اخلاقی را در وجود او شکل نمی‌دهد و او را تصفیه نمی‌کند، این به آن معناست که او به «نماز / حمام روح» وارد شده است و الفاظی را هم به کار برده است، اما نهایتاً آن شست‌وشوی روحانی اتفاق نیفتاده است، درست مثل آن کسی که به حمام می‌رود، نه آبی باز می‌کند و نه از شوینده‌ای استفاده می‌کند حتی ممکن است آب را هم باز کند اما تماسی با آن نداشته باشد، بنابراین نکته کلیدی در این باره این است که صرف مشغول شدن ظاهری به آنچه مادر ذهنمان مکان شست‌وشو و تطهیر نام داده‌ایم نمی‌تواند دلیل موجهی بر استفاده از آن مکان باشد.

مولانا در مثنوی حکایت فوق‌العاده زیبایی در این باره می‌گوید که کاملاًفضای این سخن را آشکار می‌کند:«آن یکی پرسید اشتر را که هی /از کجا می‌آیی ای اقبال پی /گفت از حمام گرم گوی تو /گفت خود پیداست در زانو تو.» یکی از شتری می‌پرسد: شما از کجا داری می‌آیی؟ و شتر در پاسخ می‌گوید: از حمام و آن فرد در پاسخ به کنایه و طنز به شتر می‌گوید: از زانوهای چرک و کثیف و پینه‌بست‌ت پیداست که در حمام بوده‌ای. حکایت می‌خواهد بگوید اگر کسی ادعایی می‌کند و صفتی را به خود نسبت می‌دهد دریا بسا رود علائم و نشانه‌هایی که در او وجود دارد، صدق و کذب آن ادعا را روشن می‌کند. اگر می‌تواند این تمسک انسان دینمدار و اخلاق‌محوری هستم و سندی می‌آورم که من نماز می‌خوانم یا دعا می‌کنم این مدعا زمانی اثبات خواهد شد که دیگران ببینند چنین فردی به حقوق دیگران احترام می‌گذارد، زیردستان از دست او در رنج نیستند، سعه‌صدر دارد، خانواده خود را در تنگنا قرار نمی‌دهد، با همسرش خوب حرف می‌زند و او را تحقیر نمی‌کند. در واقع وقتی کسی خود را یک سو هم ادعا کند که من استحمام کرده‌ام و هم بوی عرق بدهم. نمی‌شود گفت من درخت زردآلو هستم اما هر وقت که از طرف بیرسیم بسیار خبا شما درخت زردآلو پیس کی بشود ما از این زردآلوهای تو بخوریم و او در جواب بگوید فصلی دیگر و وقتی آن فصل برسد بگوید سالی دیگر و وقتی آن سال برسد دوباره حواله به زمانی دیگر بدهم.

“

ممکن است ما درباره رفتار اخلاقی دیگران از چشم یک تماشاگر نگاه کنیم و ایرادها و معایب رفتار دیگران از تظاهر ، دروغ و ... را به خوبی ببینیم، اما در واقع تمام وقت ما مصرف فعالیت تماشاگرانه باشیم و غفلت کنیم که ما به عنوان یک بازبگر در این عرصه در معرض همان ابتلاها و آزمون‌ها و امتحان‌ها هستیم چه عملکردی داریم و عملکرد ما چقدر قابل دفاع است

شامپوها را برمی‌دارد اما همه‌شان را می‌ریزد و شویی. باور کنید آدم می‌تواند هر روز حمام باشد اما وقتی بیرون می‌آید از کثیف‌ترین آدم‌ها هم کثیف‌تر باشد.

یک وقت‌هایی وقتی دعا می‌کنم اما در دعائیمتیم، یک وقت‌هایی وقتی نماز می‌خوانم اما در نماز نیستیم. این تمثیل به ذهنم می‌رسد که من رفته‌ام حمام. قرار بوده روح‌م را به حمام ببرم، چون کمتر چیزی مثل

ماند. در واقع وقتی شما بازبگر رفتار اخلاقی می‌شوید و در بازی هستید دیگر فرصت این را ندارید که هر لحظه به تماشا بنشینید که دیگران چه می‌کنند، مثل شناگری که وقتی در آب شنا می‌کند دیگر باید روی شنای خود تمرکز شود و نمی‌تواند هر لحظه تماشاگرها را رصد کند که آنها چه می‌کنند و کجا نشست‌اند و گرته از شنا کردن بازی می‌ماند.

■ اگر من در گلستان حضور دارم به این معنی نیست که حتماً گل هستم

پس نکته مهم در این حوزه این است که ذهنمان را از این دام بزرگ برهائیم و عیار و خط کشمان را صرفاً حضور در مکان قرار ندهیم بلکه عیار و خط کش انسان اخلاقی را در عمل اخلاقی‌اش تعریف کنیم.

اگر من در گلستان حضور دارم به این معنی نیست که حتماً گل هستم. ممکن است من در گلستانی باشم اما گل نباشم بلکه خود را در میان گل‌ها جا داده باشم و با گرفتن عکس یادگاری از آنها اینطور القا کنم که من نیز یکی از آنها هستم. اما گرفتن عکس یادگاری و حضور در میان گل‌ها دلیل نمی‌شود که من گل شده باشم و از همان جنس باشم، گو اینکه به هر حال نشست و برخاست با گل‌ها در من اثر خواهد کرد و تأثیری خواهد داشت اما اصل این است که وقتی من از آن گلستان جدا شدم به تنهایی عطر و بوی خود را داشته باشم و اگر کسی مرا دید به صرف اینکه مرا دیده بگوید او گل است و عطر و بوی گل را دارد.

■ کتابی که بار می‌دهد، کتابی که بار می‌شو

نکته مهم دیگر در این باره این است که صرفاً حمل یکسری دانسته‌ها در زمین‌های حکمی و روایی و نقلی و معرفتی به این معنا نیست که آنها در من درونی شده‌اند. در قرآن حکیم به این حقیقت این گونه اشاره شده است که «مثل الذین حملوا التوریه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا»، کسانی که مکلف به تورات شدند اما حق آن را ادا نکردند در واقع مثل خرانی بودند که اسفار را حمل می‌کردند. مثال قرآن در این باره بی‌ظنیر است: اینکه چهارپایان ممکن است بار کتاب داشته باشند و نفیس‌ترین و هنری‌ترین و عالمانه‌ترین و فلسفی‌ترین کتاب‌ها را هر روز به این سو و آن سو بکشند. اصلاً لایقی پیدا شود که از اول تا آخر عمرش را فقط بار کتاب به این سو و آن سو ببرد و فقط با کتاب سر و کار داشته باشد اما بهره‌ای از آن دانش و علم را نداشته باشد. حقیقتاً بسیار ترسناک و عجیب است که ما انسان‌ها نیز



سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۴۹۴۷۱

چشم‌انمان کی به جمال معنا روشن خواهد شد؟

نیایشی که از من می‌گریزد، منی که از نیایش می‌گریزم

■ حسن فرامرزی

برای بسیاری از ما این پرسش در بره‌های مختلف زندگی پیش می‌آید که چرا ما حال نیایش نداریم؟ مگر نه این است که به واسطه نیایش می‌توان به درک بهتری از خود، خداوند و هستی رسید؟ چرا دنیای نیایش به روی من گشوده نمی‌شود تا به واسطه این نردبان و این طناب از زمین کنده شوم و بهتر خودم را ببینم. مولانا در «قیه‌ماویه» مثالی می‌زند که شگفت‌انگیز و زیباست. مثال او درباره قرآن است. احتمالاً کسانی از او پرسیده‌اند یا اینکه قرآن می‌خوانند اما حظی و بهره‌ای از آن نمی‌برند و آن اعجاز و لطافت و زیبایی موجود در قرآن را درک نمی‌کنند، مثل کسی که به باغی می‌رود اما نه گلی را می‌بیند و نه عطری را حس می‌کند و حرمان زده و دست‌خالی از باغ بیرون می‌آید. این همان استعاره‌ای است که امروز ما در رابطه با نیایش و حال معنوی دچارش هستیم، اینکه می‌دانیم وارد باغ شده‌ایم اما نه دستمان به میوه می‌رسد و نه گلی می‌توانیم بچینیم و حتی گاه عطری هم به مشام ما نمی‌رسد و این همان نقطه تأسف است. همچنان‌که اشاره شد مثال مولاناگر چه درباره قرآن است اما درباره همه اعمال و مناسک معنوی ما صدق می‌کند، آنجا که ما نمی‌توانیم جمال زیبای بندگی و نیایش را حس کنیم.

■ چرا جمال معنار ما مکشوف نیست؟

مولانا می‌گوید:«قرآن همچو عروسی است.بانتکه چادر را کشی،او روی به تو نماید.آنکه آن را بحت می‌کشی و تورا خوشی و کشتی نمی‌شود آن است که چادر کشیدن تورا رد کرد و با تو مکر کرد و خود را به تو زشت نمود، یعنی «من آن شاهد نیستم.» او قادر است به هر صورت که خواهد بنماید.اما اگر چادر نکشی و رضای او طلی، بروی کشت

“

یکی از برجسته‌ترین خصایل متقین از منظر قرآن این است که آنها اهل بخشش و انفاق هستند، بخشش در گستره وسیع معنایی‌اش که بخشش مال یا گذشت از دیگران یکی از شمول این دایره بزرگ است و شاید استعاره عطر بخشیدن بیک گل به دیگران بهتر بن و نزدیک‌ترین توصیف نزدیک به این حقیقت باشد. همچنان‌که یک گل اساساً عطر پراکنی را کار خود می‌داند و نقش خود را جدای از گل عطر پراکنی توصیف نمی‌کند

گرفتار سرنوشت مشابهی می‌شویم. سرنوشتی که در آن عناوین و پیوندهای پیشوندی‌های مهم علمی و القاب‌های پرطمراقی را به یدک بکشیم اما عملاً فقط این القاب را در زندگی به این سو و آن سو بکشانیم.

■ کی حق دارم بگویم حمام بوده‌ام؟

آیه زیبای دیگری در این باره در قرآن وجود دارد که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ اٰی کسانی که ایمان آورد‌اید چرا آنچه را که به آن عمل نمی‌کنید. بر زبان می‌آورید و می‌گویید؟» پس هر کسی که از شما می‌پرسد کجا بوده‌اید زمانی حق دارید بگویم حمام که واقعاً تمیز باشید. ممکن است شما رفته‌اید. حمام که فقط به دوستان چیزی بدهید و بنیاید اما وقتی می‌گویید من حمام بوده‌ام، در واقع دارید ادعای تمیز شدن می‌کنید. من زمانی باید خود را بید و زاهد بدانم که اثر زهد و عبادت را در خود حس کنم و ببینم که سمت و سوی افعال و کردار و رفتار من تأییدکننده این ادعای من است، اما اگر من صرفاً عبادت‌گناه را به عنوان سند ادعای مطرح می‌کنم حرف شبیه حرف کسی است که رفته به حمام و به صاحب حمام چیزی داده و برگشته و هیچ تماسی با درونمایه آن حمام نداشته، یا این حال ممکن است خودش هم به این تصور و توهم دچار شود که واقعاً حمام بوده‌است.

■ کدام ذکر زنگار می‌شوید؟

یک بار حجت‌الاسلام فاطمی‌نیا عالم و واعظ مشهور این نکته ظریف را مطرح می‌کردند. البته ورود به این مسائل بسیار باید با مداقه و دقت نظر و مشکافانه باشد تا تعبیرهای سوئی در اذهان به ویژه آنها که مدام دنبال مع‌گیری هستند، روی ندهد.

ایشان بسیار با احتیاط به این مسئله ورود کردند که گاهی برخی افراد مدام دنبال این می‌گردند که مثلاً چه ذکر را بخوانند. عین کلام ایشان در سخنرانی‌شان این بود:«بعضی‌ها می‌پرسند من غیبت می‌کنم چه ذکر بخوانم. من بدخاتم چه ذکر می‌خوانم. ما مکرر ذکر نیستیم. بارها گفتیم اخلاق داریم، علم اخلاق داریم. ذکر سر جایش است و ما دعا زیاد داریم اما نه این است که ما برای همه چیز ذکر داشته باشیم. به من خیلی مراجعه می‌شود که آقا من فلان خلصت را دارم چه ذکر بخوانم.»

در واقع در منظر این عالم نوع مواجهه با ذکر محلی مناقشه است. برخی از ما نوع برخوردمان با ذکر کاملاً مکانیکی است. تصور می‌کنیم که ذکر یعنی الفاظی بر زبان بیاید و مثلاً برای اینکه فلان گرفتاری ما حل شود، چندین صد بار یا هزار بار یکی از آیه‌های الهی یا کلمات مقدس را بر زبان بیاوریم. گرچه برای گرفتاری‌های دنیا هم باید دعا کرد و ذکر گفت و نیایش کرد اما اصل ذکر اساساً چیز دیگری است و آن اینکه نور معرفت بر قلب

و روح آدم تابیده شود و انسان به واسطه ذکر جای اصل و فرع را در زندگی از یاد نبرد و هر آن به خود تشر بزند و بیدار شود و آگاه باشد که برای چه به زندگی آمده است و کجااست و می‌خواهد کجا برود. این همان به یاد آوردن و تذکر است که در جایی در پاسخ به سوال «الست بربکم» بلی گفته است و ذکر یعنی به یاد آوردن مستمر همین بلی که در روز الست به پروردگار مان گفته‌ایم و اقرار کرد‌ایم که او رب ماست و جهان و جان را بپهوده نیافریده است، پس می‌توان گفت به هر میزان که کسی می‌تواند این معنا از ذکر و تذکار و نیایش و دعا را در وجود خود عینیت ببخشد و آن بلی روز الست را به یاد بیاورد در واقع روح خود را از زنگارها و آلودگی‌های روزمره و غفلت شست‌وشو داده و به واقع به مرتبه پاک‌ی رسیده است.



انسان بی‌شائبه نیکی می‌کند در واقع سطل و دلو خود را به در نزدیک‌تر می‌کند. به هر میزان که انسان می‌تواند از خودخواهی خود بکاهد و مثلاً مال خود را بذل کند، درجه‌ای را به سمت عالم معنا باز می‌کند همچنان که قرآن در توصیف متقین می‌فرماید:«ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ اَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» یکی از برجسته‌ترین خصایل متقین از منظر قرآن این است که آنها اهل بخشش و انفاق هستند، بخشش در گستره وسیع معنایی‌اش که بخشش مال یا گذشت از دیگران یکی از شمول این دایره بزرگ‌است و شاید استعاره عطر پخشیدن بیک گل به دیگران بهترین توصیف نزدیک‌ترین به این حقیقت باشد. همچنان‌که یک گل اساساً عطر پراکنی را کار خود می‌داند و نقش خود را جدای از این عطر پراکنی توصیف نمی‌کند، متقین هم این گونه هستند و زندگی و حیات دنیایی‌شان آمیخته و عجین با بخشش و خدمت است و همین بخشش و خدمت روح آنها را حقیقت حیات‌آشناتر می‌کند

■ کی حجاب میان شما و معنای زندگی کنار می‌رود؟

به هر میزان که انسان از خطاهای دیگران عبور و این استدلال را با خود مرور کند که خداوند از خطاهای من گذشته است، من نیز از خطاهای دیگران می‌گذرم خداوند تاکنون بارها لغزش‌های مرا پوشانده است. من نیز لغزش‌های دیگران را می‌پوشانم بی‌شک و او تبدیل به یک انسان معناگرا و معنوی در زندگی می‌شود و زندگی‌اش اصالتی حقیقی به خود می‌گیرد. و کدام زندگی است که در خود اصالتی پایدار داشته باشد و زندگی معنوی نباشد و کدام زندگی معنوی است که راز و نیاز با معبود و نوجوهای عارفانه و عاشقانه بسا خداوند موج زند؟ در این صورت است که به تعبیر مولانا آن حجاب‌هایی که میان شما و معنای زندگی وجود دارد کنار خواهد رفت و چشمان انسانی حقایق از راهی که بیراهه است – برداری و روزمره و غفلت شست‌وشو داده و به واقع به مرتبه پاک‌ی رسیده است.